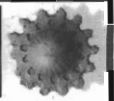




## فرمانروایان ایالت قوس از آغاز تا پایان دوره قاجاریه

رحمت... نجاتی\*

ایالت باستانی و پرجاذبه قوس (کومش) که در عصر حاضر به عنوان «استان سمنان» در نقشه ایران زمین از جهات گوناگون جلوه‌گری خاص دارد، تنوع آب و هوایی و نقش آفرینی نعمات خداوندی، چنان شکوه و عظمتی به آن بخشیده که همگان را شیفته خود ساخته، تا آنجا که چند سال قبل مقامات دولت به واسطه مشکلات و نارسائیهای ویژه شهر تهران در آن زمان، در چاره‌اندیشی برای رفع معضلات، به انتقال پایتخت به یکی از شهرهای این استان، سمنان یا شاهرود مصمم شده بودند، اما برنامه‌ریزی‌های متعدد و اجرای ناتمام آن در سطح



تهران بزرگ، این تصمیم‌گیری را باطل نمود. ولی بایستی یادآور شد که این استان در وضعیت فعلی نیز، آمادگی پذیرش تمرکز نسبی سیاسی را دارد و در صورت دایر شدن مؤسسات و تشکیلات زیربنائی مهم، می‌تواند میلیون‌ها جمعیت را جذب و اسکان دهد و با عنایت به نزدیکی آن به مرکز، از فشار جمعیت در تهران بکاهد. بهرحال قبل از پرداختن به احوال فرمانروایان این ایالت در ادوار مختلف، لازم می‌نماید که برای نشان دادن جایگاه این خطه نسبتاً پهناور، به سابقه آن در متون مختلف تاریخی و جغرافیائی اشاره‌ای داشته باشیم:

### ایالت قومس (کومش) در متون تاریخی و جغرافیائی:

راجع به اینکه آریان‌ها بعد از ورود به فلات ایران چگونه منتشر شده‌اند، باید گفت که در «اوستا» اسامی شانزده مملکت ذکر شده و شادروان «حسین‌پیرنیا» (مشیرالدوله) در حاشیه صفحه ۱۵۶ تألیف گران قدر خود «ایران باستان» جلد اول، ایالت «وَرَن» = صفحه جنوبی البرز که از «خوار» شروع می‌شود را به عنوان چهاردهمین ایالت نام برده است و این منطقه در دوره مادها «پرشو» یا «پارت»، کومیزنه یا کمیسنه (کومی سن)، در دوره سلوکیان و اشکانیان، «پدشخوارگر» (پشخوارگر) یا فرشواد در دوره ساسانیان، و (کومش) یا قومس در دوره‌های بعد از اسلام، از ایالات نام‌آور ایران زمین بوده است.

در کتابهای تاریخی و جغرافیایی مربوط به قبل از اسلام، از آن جمله در کتاب (زندآگاهی بوندeshن بزرگ) از ولایت کومش نام برده شده و اضافه گردیده است که در کومش آتشکده‌ای بوده که خود به خود می‌سوخته است. در رساله شهرستانهای ایران نیز از کومش یاد شده و در آن چنین آمده است:

«در شهرستانهای کومش پنج برج را آزی‌دهاک، پیشوای جادوگران

ساخت. نشیمنگاه پهلویان در آنجا بود.»



«مقدسی» که یکی از مشهورترین جغرافیانویسان قرن چهارم است، در کتاب نفیس «احسن التقاسیم» ایالت قوس را چنین بیان می‌نماید:

«قوس ناحیه وسیعی است با نزهت و میوه‌های نیکو دارد و وسعت آن هشتاد فرسخ در هفتاد فرسخ است و بیشتر مساحت آن کوه است. در این ناحیه بر اثر وجود مراتع زیاد، گله‌داری رواج دارد و خراج این ایالت زیاد است و هوای آن معتدل می‌باشد. قصبه (مرکز) آن دامغان و شهر آن سمنان و بسطام و بیار و مغون است.»

در کتاب «حدود العالم» تألیف سال ۳۷۲ هجری درباره قوس چنین نوشته شده:

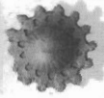
«کوش ناحیه‌ایست میان ری و خراسان بر راه حجاج و اندر میان کوه‌هاست و این ناحیتی آبادان است و مردمانی جنگی (دارد) و از وی جامه کیس خیزد و میوه‌هایی که اندر همه جهان چنان نباشد و از آن به گرگان و طبرستان برند.»

مرحوم «محمدحسن خان صنیع‌الدوله» در جلد سوم کتاب «مطلع الشمس»، قوس را چنین توصیف نموده است:

«پوشیده نباشد که شاهرود و بسطام و سمنان و دامغان همه در خاک قوس واقع شده و قوس معرب کوه مس است، چون در غالب کوهستان این ناحیه معدن مس بوده و هست. کرسی این ایالت در قدیم‌الایام دامغان بوده، ابتدای خاک قوس در انتهای خوار است در سمت ری تا آخر خاک بسطام از طرف خراسان و در همین زمان استرآبادیها و طبرستانیها اهالی این ناحیه را «کومشی» می‌نامند.»

#### ۱- فرمانروایان قوس در دوره قبل از اسلام:

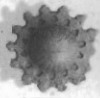
طبق تحقیقات استاد «کریستین سن» داتمارکی، پادشاهان کیان قبل از طلوع دولت مقتدر «هخامنشی» در مشرق ایران سلطنت داشته‌اند و این دوره در



تاریخ، «عصر پهلوانی» نامیده می‌شود که از «بلخ» تا «دماوند» و احتمالاً تا «ری» تحت سلطه حکومت آنان بوده و ایالت کومش یا (قومس) و شهرهای سمنان و دامغان و بسطام نیز جزو مستملکات پادشاهان مذکور بوده است. همچنین با در نظر گرفتن مهاجرت آریائیان که وارد ایران شده‌اند، اجباراً نخست در مشرق و شمال شرقی ایران امروز فرود آمده‌اند و نخستین آبادی‌ها را در آنجا کرده‌اند. چنانکه مهم‌ترین معابد و آتشکده‌های ایران در این ناحیه قرار داشت و آتشکده «حریش» در ایالت کومش (قومس) که قبلاً از معابد بزرگ و پراهمیت به شمار می‌رفت و بعداً به آتشکده تبدیل گردید را باید یادآوری نمایم.

طبق آخرین تحقیقی که درباره محل تولد «زرتشت» پیغمبر بزرگ آریائی به عمل آمده است، بدون هیچگونه تردید سرزمین اصلی آئین زرتشتی در مشرق ایران و طبق نظر «هرتسفلد» آلمانی مولد زرتشت پیغمبر شهر «رگ» (ری) بوده است. ولی به منظور جلب توجه پادشاه وقت، یعنی «کی‌گشتاسب کیان»، به مشرق ایران هجرت کرده، همچنین بنا به روایت ملی، «چون سی سال از سلطنت گشتاسب بگذشت، زرتشت پیغمبر ظهور کرد و دین جدید خود را اظهار نمود و کتاب خود موسوم به «اوستا» که با خط زرین بر روی دوازده هزار پوست گاو نر نوشته شده بود، به پادشاه عرضه کرد. گشتاسب دین زرتشت را پذیرفت و آتشکده‌ها بنا کرد و هیربدان بر آنها گذاشت». و باید گفته شود، ما ایرانیان این افتخار را داریم که پیامبر برخاسته از سرزمین ما یعنی «حضرت زرتشت» نخستین آئین توحیدی را صلا داد و در دورانی که همه تمدنهای زمان (بابل، آشور، مصر، چین، هند، یونان ...) ارباب انواع پرست بودند و به خدایان چندگانه آدمی صفت ملموس اعتقاد داشتند، از ایران صدایی برخاست که مردم را به پرستش خدای یگانه ناپیدا دعوت کرد. خطه قومس به خود می‌بالد که یکی از نشیمنگاه‌های پیروان آن پیامبر الهی بوده است، زیرا به طوری که در متون مختلف تاریخی ثبت شده، بنای اولیه شهر دامغان، قریب چهارصدسال پیش از میلاد





مسیح به دست جمعی از «مغان» (پیروان حضرت زرتشت) بنیاد گرفته و در آغاز «ده مغان» و به تدریج برای سهولت بیان به «دامغان» تبدیل و نامگذاری شده است. و چنانکه حکیم لامعی گرگانی شاعر معروف سروده:

گردد به هر دیار در این فصل روزگار  
آتش پرست خلق، چو در دامغان، مغان

همچنین محله‌های «کوشک مغان» (کوشمغان) و «زاوغان» در سمنان براساس تحقیقات استاد فرزانه «عبدالرفیع حقیقت» که در کتاب «تاریخ سمنان» آورده‌اند، بطور حتم محل سکونت بزرگان زرتشتی بوده است. و نیز نگارنده عقیده دارد، روستای «میغان» در چند کیلومتری بسطام نیز به دست «مغان» (پیروان آئین زرتشت) بنیاد گرفته و به مرور زمان تبدیل به «میغان» شده و سکنة اصلی آن همانا پیروان حضرت زرتشت بوده‌اند. همچنین به طوری که در شرح حال سلطان‌العارفین «بایزید بسطامی» نوشته‌اند، وی در نیمه اول قرن دوم هجری در محله موبدان (زرتشتیان) شهر بسطام متولد شده و «سروش‌ان» جد او زرتشتی بوده است. بهر حال با شرحی که از سابقه سکونت «مغان» در نقاط مختلف قومس بیان گردید. می‌توان چنین ادعا کرد که حضرت زرتشت و یا روحانیون و پیروان ثابت‌قدم آن پیامبر راستین، از فرمانروایان اولیه ایالت قومس (کومش) بوده‌اند، و این جای سرافرازی بسیار برای مردم این سامان است.

همچنین نوشته‌اند که چون زرتشت دین خود را در ایران رواج داد. گشتاسب را به این کیش معتقد نمود و او را از دادن خراج به ارجاسب پادشاه توران مانع شد.

ارجاسب به مطالبه خراج و تمکین آوردن گشتاسب، قشونی از رود جیحون عبور داد. گشتاسب پسر خود اسفندیار را به دفع و قتال او روانه و مأمور کرد و اسفندیار ارجاسب را شکستی فاحش داد. اعظام ایران چون این فتح نمایان را از اسفندیار دیدند، به سلطنت او مایل گردیدند، گشتاسب از اسفندیار رنجیده،



او را در قلعه «گردکوه» که گنبدان دز می‌گفتند حبس نمود. در خصوص این واقعه دقیقی گوید:

ببردندش از بیش فرخ پدر      سوی گنبدان دز پر از خاک سر  
بر آن دزش بردند بر کوهسار      ستون آوردند از آهن چهار

«از این اشعار چنین استنباط می‌شود که پایتخت و مرکز فرمانروایی گشته‌سب شهر «هکاتم پیلِس» (صد دروازه) بوده نه در فارس، چه اگر در شهرهای فارس پایتخت داشت، در نواحی فارس و اصفهان قلاع سخت و محکم و متعدّد بود و اسفندیار را در یکی از آن قلعه‌ها حبس می‌کرد و لازم نبود که از فارس او را به گرد کوه بیاورند.» بنا به مطالب مذکور در بالا، مرکزیت و فرمانروایی پادشاهان کیانی در ناحیه کومش (قوس) ثابت می‌گردد.

بطوریکه در مطالب ارائه شده عنوان گردید و در متون مختلف تاریخی ثبت است، در ولایت قوس که جزئی از مملکت پارت قدیم بوده، شهری وجود داشته که به واسطه عظمت و بزرگی یونانیان آن را هکاتم پیلِس (صد دروازه) می‌نامیدند. در خصوص محل وقوع این شهر اختلاف نظر است، ولی در کلیه متون تاریخی مکان آن را در نزدیکی دامغان ذکر کرده‌اند. در رابطه با محل وقوع صد دروازه حساسیت ویژه نداشته و چون بدون شک از شهرهای بسیار شاخص این منطقه و سالهای متمادی مرکز فرمانروایی پادشاهان «اشکانی» و «ساسانی» بوده به شرح آن می‌پردازیم:

مرحوم «اعتمادالسنطنه» در کتاب تاریخ «دررالتیجان» درباره پایتخت

اشکانیان می‌نویسد:

«این که بعضی «هکاتم پیلِس» را که دامغان یا قوس باشد و از ابنیه

اسکندر و پایتخت اشکانیان دانسته‌اند صحیح است، اما بعد به ری سپس به

همدان و تیسفون منتقل شده است. معدودی از نگارندگان قدیم را عقیده بر این





است که «اشک بن اشکان» شهر هکاتم پیلس را مستخر کرده آنجا را کرسی متصرفات خود قرار داد.»

بطور کلی طبق تحقیقات دقیق استاد کریستین سن دانمارکی شهر صدر و اوزه مدت دو قرن پایتخت شاهان اشکانی بوده است. بنا بر این بایستی گفته شود که ایالت قومس نه تنها در این مدت تحت فرمانروایی سلسله اشکانیان بوده، بلکه پایتخت و مرکز کشور نیز به شمار می‌رفته است. همچنین این ایالت سالهای متعددی به عنوان یکی از مراکز حکمرانی پادشاهان سلسله ساسانی، موقعیت ویژه‌ای داشته و بطوری که نوشته‌اند:

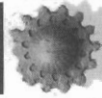
«اردشیر ساسانی پس از آن که در سال ۳۹۷ قبل از هجرت پیغمبر اسلام: اردوان اشکانی را کشت و سلسله اشکانیان منقرض شد، مدتی پایتخت زمستانی خود را دامغان (شهر صدر و اوزه) و تیسفون قرار داد.» ضمناً خرابه‌های معبد و قصری از دوره ساسانیان که یکی از سرستون‌های آن هم اکنون در موزه ملی ایران (ایران باستان) به معرض نمایش می‌باشد. و همچنین بنای عظیم مسجد «تاریخانه» که بر روی آتشکده ساسانی ساخته شده، می‌تواند شاهد فرمانروایی ساسانیان در ایالت قومس باشد.

## ۲- فرمانروایان ایالت قومس در دوره بعد از اسلام:

با حمله اعراب به خاک ایران، منطقه قومس نیز به زودی به تصرف سپاه اسلام درآمد. «بلاذری» (متوفی ۲۷۹ هجری ق) می‌نویسد:

«چون مسلمانان به ناحیه قومس رسیدند اهل آن ممانعتی نکردند و دروازه‌های دامغان را به روی ایشان گشودند.» بدین ترتیب این منطقه چندین سال دستخوش نابسامانی و عدم استقلال بوده تا اینکه در دوره سامانیان. به طوری که مورخان نوشته‌اند:

«در سنه ۳۲۹ هجری «ماکان» پسر «کاکای» که یکی از سرداران معروف این دوره به شمار می‌رفت بر ضد دولت سامانیان و آل زیار در ولایت کومش

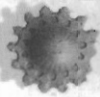


قوس) علم طغیان برافراشت و با استقلال فرمانروایی آغاز کرد. «امیرنصر احمد بن سامانی» یکی از فرماندهان لشکر خود بنام «ابوعلی چغانی» را به مقابله و سرکوبی وی به سرزمین قوس اعزام داشت و او را سخت در محاصره افکند. ماکان که به کلی مستأصل شده بود، از ابوعلی امان خواست و به جانب طبرستان فرار کرد.»

از فرمانروایان معروف ایالت قوس در دوره حکومت آل زیار و آل بویه شخصیتی به نام «نصر بن حسن فیروزان» می‌باشد. وی برادرزن رکن الدوله و دایی فخرالدوله دیلمی است که از طرف دولت آل بویه (دیلمان) به این سمت برگزیده شده بود. دوره حکمرانی وی در این ایالت با حوادث گوناگونی همراه بوده و چنانکه نوشته‌اند وی نه از دیلمان اطاعت می‌کرد و نه به «قابوس بن وشمگیر» پادشاه زیاری اعتنائی داشت و حاکم مطلق العنان منطقه بود و در مدت تقریباً بیش از بیست سال کلیه آبادیها و قلعه‌های نقاط کوهستانی شمال سمنان و دامغان و بسطام، مانند شیرقلعه شه میرزاد، گبر قلعه سنگسر، قلعه‌های سازو، دژ لاجوردی، قلعه لاسگرد، گردکوه دامغان، منصور کوه دامغان و قلعه‌های دیگر این نواحی را با قدرت کامل در دست داشته و طبق نوشته تاریخ «یمینی» مرکز حکومت وی در سمنان بوده است.

#### ایالت قوس در دوره غزنویان:

یکی از حکام معروف ایالت کومش (قوس) امیر اجل «بختیار بن محمد» معروف به «ابو حرب بختیار» است که در دوره غزنویان در این خطه فرمانروایی داشته و به طوری که نوشته‌اند وی امیری نژاده و ایرانی و جنگاور و بزرگمنش و خوش سخن و دارای کمال شهرت و محبوبیت بوده، به حدی که ممدوح استاد «منوچهری دامغانی» شاعر توانای آن عصر قرار گرفته و در دیوان این شاعر گزیده گوی، چهار قصیده در مدح این امیر دانا ثبت گردیده است. همچنین بنای مناره مسجد «تاریخانه» دامغان و مناره مسجد «جامع» سمنان، و نیز



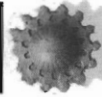
مقبره «پیر علمدار» دامغان از آثار خیر وی در سرزمین قومس به حساب می‌آید. ضمناً لازم به یادآوری است که مرکز ایالت در عصر این امیر شهر دامغان بوده و پیر علمدار مدفن پدر ابو حرب بختیار می‌باشد.

### ایالت قومس از مراکز فعالیت نهضت اسماعیلیان:

ایالت کومش (قومس) یکی از کانونهای مهم اسماعیلیان در قرون ششم و هفتم هجری به شمار می‌رود. مهم‌ترین قلعه کومش که محتشم نشین این ناحیه بوده، «گردکوه» یا «گنبدان دژ» دامغان است که در تاریخ اسماعیلیان ایران جای بسیار ارزنده و قابل توجهی داشته است، و به طوری که نوشته‌اند «حسن صباح مبارز ایرانی مدت سه سال مخفیانه در این قلعه اقامت داشته و نهضت را رهبری کرده است. همچنین «رئیس مظفر دامغانی» حاکم دامغان و از طرفداران پرشور و ثابت قدم وی، سالیان درازی با اقتدار ویژه، رهبری و هدایت پیروان حسن صباح و نهضت او را در این ولایت به عهده داشته که چگونگی فداکاریها و فعالیت‌های او در تواریخ آن عصر ثبت و برای جلوگیری از اطاله کلام از ذکر آنها خودداری می‌شود.

### ایالت قومس در دوره نهضت سرداران

«قدرت یاسای چنگیزی و سنت‌های کشورداری مغولان و اسلوبهای سبعانه بهره‌کشی فتودالی در ممالکی که سلاله مغولی نژاد بر آنها حکومت می‌کردند باعث شد که در آخرین سالهای حکومت ایل خان «ابوسعید»، نارضائی و غلیان افکار قشرهای پائین مردم روستا و شهر در خراسان و کومش و مازندران به حد اعتلا رسید. در همین زمان واعظی پدید آمد و کوشید تا نهضت ناراضیان را سازمان دهد و از لحاظ فکری آن را رهبری کند. به گفته مورخان قرن ششم هجری واعظ مزبور یکی از شیوخ صوفیه و از مردم مازندران بود. این واعظ بنام «شیخ خلیفه» و شاگردش «حسن جویری» از قریه «باشتین» سبزوار، دعوت به خروج علیه اولیای مغول و همدستان ایشان را آغاز و تحت عنوان نهضت



سربداران، با بسیج نیروهای مردمی از جمله روستازادگان جسور و مسلح، مبارزات و جنگهای سختی علیه آنان داشتند که منجر به پیروزیهای چشمگیری شد که شرح آن در تواریخ آن دوره مسطور است. طبق نوشته «مجمعل فصیحی» سربداران پس از قتل «طغای تیمورخان» و قلع و قمع اردوی ایلخان، شهرهای استرآباد، شقان، بسطام، دامغان، سمنان، خوار و طبران را تصرف کردند و کشورشان از کرانه جنوب شرقی دریای خزر تا شهرهای طوس و مشهد ممتد شد. سربداران تا سال ۷۸۳ هجری در نواحی غربی خراسان حکومت کردند و سمنان و دامغان تا سال ۷۶۶ هجری در اختیار آنان بود.

از سرزمین قومس سه مرد نام‌آور در نهضت سربداران فعالیت فکری و عملی داشته‌اند:

۱- ابن یمین فریومدی شاعر قطعه‌سرای ایران که از سربداران متعصب بود.

۲- پهلوان حسن دامغانی از حکام مشهور سربدار که از ۷۶۲ تا ۷۶۶ هجری رهبری نهضت را عهده‌دار بوده است.

۳- خواجه یونس سمنانی که وزیر پهلوان حسن دامغانی بوده است. لازم به یادآوریست که در دوره مغولان و تیموریان حوادث جنایت بار و غم‌انگیزی برای مردم و شهرهای قومس رخ داده که شرح آن از حوصله این موضوع خارج و موجب اطاله مطلب خواهد شد.

**فرمانروایان قومس از عصر صفویه تا پایان دوره قاجاریه:**

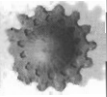
در دوره نسبتاً طولانی سلطنت صفویه حاکم مشهوری در قومس سراغ نداریم. به دوره سلطنت نادرشاه افشار و یورش اشرف افغان و شکست سخت وی در «مهماندوست» دامغان، به همین اشاره اکتفا می‌شود، تا در دوره «زندیه» که «حسینقلی خان» فرزند «محمد حسن خان» و برادر «آغامحمدخان» در سال ۱۱۸۲ هجری از طرف «کریمخان زند» به حکومت دامغان منصوب گردید. لازم است



گفته شود که جان محمدخان قاجار دوگلو پسر قراخان و جد اعلاى عليخان صفا (صفاعلی شاه) ظهیرالدوله با بستگان خود در ده «نمکه» دامغان و اطراف آن ساکن بودند. در ابتدا سالیان متمادی این افراد مانند سایر افراد قاجار دوگلو (یوخاری باش) با قاجاریه قوانلو (آشاقه‌باش) دشمنی داشتند، به همین جهت هنگام خروج محمدحسن خان پسر «فتح‌علیخان» و پدر آغا محمدخان قاجار، علاوه بر اینکه با او همراهی نکردند، بلکه از مخالفان سرسخت او به شمار می‌رفتند. حسینقلی خان پس از ورود به دامغان بر ضد کریمخان زند قیام کرد و به علت کینه‌ای که در دل داشت، برای انتقامجویی ده «نمکه» که مسکن قاجار دوگلو بود به کلی خراب و بعد آن را آتش زد (۱۱۸۳ هجری) و به همین مناسبت معروف به «جهانسوز» شد.

کریمخان پس از آگاهی بر عصیان و یاغی‌گری حسینقلی‌خان. «زکی‌خان» برادر امی خود را برای سرکوبی و دفع او به کومش روانه کرد. زکی‌خان شورش کومش را با منتهای قساوت و بی‌رحمی و بربریت فرو نشانند و دستور داد کسانی که در این شورش شرکت نموده بودند آنان را به چوبهایی بسته و وارونه در زمین بنشانند. بهمین لحاظ (باغچه‌ساختن زکی‌خان از اجساد انسانها در تاریخ معروف و مشهور است). پس از شکست دادن حسینقلی‌خان و فرار او به گرگان، زکی‌خان عده‌ای از اهالی دامغان و نواحی اطراف را اسیر کرده و با خود به شیراز برد. کریمخان که از عملیات سبعانه زکی‌خان در کومش و مازندران آگاه شده بود، او را سخت توبیخ و سرزنش نمود و امیران را آزاد کرد. در همین سال ۱۱۸۳ هجری «باباخان» یا «فتح‌علی‌خان» که بعد در اواخر سال ۱۲۱۱ هجری به نام «فتح‌علیشاه» جانشین آغامحمدخان قاجار شد، در دامغان و در عمارتی که بعد موسوم به «مولودخانه» گردید، متولد شد.

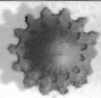
حسینقلی‌خان پس از تاخت و تاز فراوان در حدود حکمرانی خود سرانجام پس از شکست خوردن و فرار در سال ۱۱۸۹ هجری در «فندرسک»



گرگان به دست «آرتق» نامی از طایفه ترکمان کشته و در گرگان مدفون گردید و بعدها مادر فتح علیشاه استخوانهای او را به نجف اشرف منتقل و در آنجا دفن کرد.

در دوره سنطنت فتح علیشاه قاجار چهار برادر به نام‌های اسماعیل‌خان، ذوالفقارخان، مطلب‌خان و محمدعلی خان از سرداران سنگسری (سمنانی) مقیم دامغان که از قبل با شاه دوستی و معاشرت داشته‌اند، در جنگهای ایران و روس و غائله خوانین خراسان، رشادتهایی از خود نشان دادند و مخصوصاً ذوالفقارخان جلادت و شجاعت زیاده از حد از خود بروز داد و در اثر این شهامت و دلاوری توجه فتح‌علیشاه را بیش از پیش به خود جلب کرد و وی را به فرمانروایی ایالت قومس (سمنان، دامغان، شاهرود و بسطام) منصوب کرد. مرکز ایالت در این زمان سمنان بوده و ذوالفقارخان در مدت حکومت خود در این سامان برای جمع‌آوری پول و مال، دست به ظلم و تعدی توده مردم بخصوص افراد متمکن گشود. خاطره بدخوئی و زورگویی این حاکم مستبد در سراسر دیوان اشعار «یغمای جندقی» (که منشی وی در سمنان بوده است) نمایانگر بسیار روشن صحنه‌های مختلف آن می‌باشد، که در این زمینه بایستی به اشعار «یغما» مراجعه شود. مدت حکومت ذوالفقارخان در سمنان به طور دقیق معلوم نیست.

«بعد از مرگ ذوالفقارخان، با اطلاعاتی که فتح‌علیشاه از ظلم و جور وی برای گردآوری مال و پول در این سامان داشت، دستور داد کلیه اموال و دارایی او را در اختیار «حاجی سیدحسن حسنی سمنانی» از عالمان سمنان گذاردند تا با استفاده از آن اموال کلان و بی حساب مسجدی ساخته شود.» بدین ترتیب اعتبار هزینه ساخت مسجد شاه سمنان تأمین گردید و ساختمان این مسجد در سال ۱۲۴۳ هجری پایان یافت. در زمان حکومت ذوالفقارخان در سمنان ضرابخانه‌ای نیز تأسیس شد و در آن سکه‌هایی ضرب می‌شد که نمونه‌های آن هم‌اکنون در کلکسیون‌ها موجود است.



برای اطلاع کامل از شرح حال این حاکم مستبد به کتاب نفیس «تاریخ سمنان» چاپ دوم تألیف استاد عبدالرفیع حقیقت چاپ سال ۱۳۵۲ مراجعه فرمائید.

بعد از ذوالفقارخان سمنانی. شاهزاده بهمن میرزا ملقب به بهاءالدوله پسر سی و هفتم فتحعلیشاه به حکومت سمنان و قومس منصوب شده و ساختمان ارک دولتی سمنان که دوره آن ۷۵۰ ذرع بوده و ۱۲ برج با عمارت و ابنیه عالی داشته از بناهای وی بوده است.

از ساختمان ارک سمنان به غیر از دروازه شمالی آن که بعد از بهمن میرزا بهاءالدوله در سالهای ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۵ هجری بنا گردیده، چیز دیگری باقی نمانده است.

پس از وی سیف‌اله میرزا پسر چهل و دوم فتح‌علیشاه در سال ۱۲۵۲ هجری قمری و سپس میرزا محمدخان قاجار دولو در سال ۱۲۶۸ و بعد کیومرث میرزا پسر سی و دوم فتح‌علیشاه در سال ۱۲۷۵ و بعد در سال ۱۲۷۸ مسعود میرزا یمین‌الدوله و بعد از وی انوشیروان میرزا ضیاءالدوله (که دروازه ارک فعلی سمنان از بناهای یادبود وی می‌باشد)، از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۵ و شاهزاده جهانسوز میرزا پسر پنجاه و یکم فتح‌علیشاه، از سال ۱۳۱۳ و بعد از وی کیومرث میرزا عمیدالدوله پسر قهرمان میرزا پسر هشتم عباس میرزا نایب‌السلطنه و بعد حسین خان اعتضادالملک پسر میرزا محمدخان سپهسالار و داماد ناصرالدین شاه و بعد وجیه‌اله میرزا پسر سلطان احمد میرزا و محمدکریم‌خان مختارالسلطنه و حبیب‌الله خان قاجار دوگو (موقرالسلطنه) و همچنین غلامعلی خان امین همایون هر کدام به ترتیب حکومت و فرمانروایی منطقه قومس و بعضی نواحی دیگر را عهده‌دار بوده‌اند که چون حاکمیت آنان منشاء اثرات خاصی به غیر از آنچه که ذکر شد نبوده، به یادآوری اسامی آنان اکتفا شد.



در اینجا به شرح حال شخصی می‌پردازیم که هرچند به بدنامی و اعمال ظالمانه و زشت شهرت دارد، ولی از کسانی است که نمی‌توان از ذکر نام و یادآوری بعضی از خدمات او خودداری کرد. این شخص «نصرت‌الله خان امیراعظم» حاکم بسیار مشهور اینلت قومن در اواخر دوره قاجاریه است که سَمّه‌ای از شرح حال و خصوصیات اخلاقی وی را از خاطرات مرحوم «اسماعیل هنر یغمائی» نویسنده کتاب ارجمند «جندق و قومن در اواخر قاجار»، انتخاب و نقل می‌نماید:

مرحوم نصرت‌الله خان در ماه شوال ۱۲۹۶ هجری قمری در تهران متولد شد. پدرش وجیه‌الله میرزا سپهسالار پسر شاهزاده عضدالدوله سلطان احمد میرزا پسر فتح‌علیشاه، مادرش علاء‌الحاجیه دختر علاء‌الملک بوده است. نصرت‌الله خان در ابتدای طفولیت به واسطه محبت و دوستی که خانم شمس‌الدوله عمه مشارالیه و زن ناصرالدین شاه نسبت به او داشته در اندرون شاه، سمت غلام‌بچگی داشته، در دارالفنون تحصیل کرده و بعد مورد توجه مظفرالدین شاه قرار گرفته است. بعدها به لقب سیف‌الملکی و تفنگدارباشی شاه نائل گردید، سپس لقب امیراعظمی گرفته، در ابتدای مشروطیت و موقع توپ‌بستن مجلس شورا، جزو مشروطه‌خواهان خدماتی کرده است. در دوره استبداد صغیر به امر محمد علی شاه از ایران تبعید و در پاریس اقامت گزیده است. پس از خلع محمدعلی شاه به ایران بازگشته، در سال ۱۳۲۸ حاکم استرآباد و مأمور انتظامات صحرای ترکمن گردیده است.

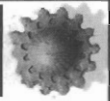
مرحوم نصرت‌الله خان امیراعظم در هنگامی که از طرف محمدعلی شاه مجلس شورا محاصره و بمباران می‌شد، از رجالی بود که از جان گذشته و در راه حفظ آزادی با اسلحه از مجلس نگاهداری و مدافعه می‌کرد. «امیراعظم» یک نام و لقب واقعی و خاص در این شخص بود که کاملاً با صفات و اخلاق او مطابقت داشت و مصداق «الاسماء تنزل من السماء» بود. علم نظام آن روز را کاملاً دارا و



امیر نظام آن دوره محسوب می‌شد. در حسن خط و انشاء و بیان و حسن حافظه و رسایی اندام و وجاهت صوری کمتر نظیر داشت. از معلومات فلاحتی و معماری و فنائی ربط کامل داشت. در محاوره و مجلس آرایبی و نطق بر اغلب بزرگان و رجال فایق بود، با خدمتگزاران خود از مهتر قبیله تا کهنر طویله چنان رفتار می‌کرد که هریک خیال می‌کردند از سایرین بیشتر مورد عنایت هستند. به نوکر و اسب بیش از سایر چیزها علاقه داشت. در اواخر عمر که دهات و مزارعی تهیه کرده بود، به آبادانی و عمران املاک می‌پرداخت، مشروب نمی‌نوشتید، از قمار نفرت داشت .. در فن تیراندازی و شکار سواره کمال مهارت و استادی داشت. خود من کراراً در ملازمت شکارگاه دیدم که سواره در حال تاخت، آهوار با تفنگ دولول شکار کرد. مکرر در مجالس خصوصی اظهار می‌کرد که من از تمام جهات بر آغامحمدخان سرسلسله قاجاریه برتری دارم، او با فقدان تمام وسایل کوشید به پادشاهی رسید و من با در دست داشتن همه چیز: تنبلی و تن‌آسانی می‌کنم. فقط یک نقص در کار من است و آن نداشتن چند نفر نوکر عاقل کافی است.

یکی از صفات امیر فرهنگ دوستی او بود. در شاهرود مدرسه‌ای بنام «ایتام اعظمیه» دایر کرد که اطفال یتیم و بی‌بضاعت در آن درس می‌خواندند. خرج شام و نهار و لباس و هفته‌ای یک روز حمام آن و مخارج ایام تعطیل سال و ماه و هفته آنها از طرف امیر داده می‌شد. وصیت کرده بود که پس از مرگش، به اندازه‌ای که به یک پسر ارث تعلق می‌گیرد، برای گسترش مدرسه از ماترک او پرداخت شود.

یکی از صفات برجسته امیر نیروی جسمانی و قدرت بدنی او بود که در کمتر کسی دیده می‌شد. معروف است موقعی که به کرمان می‌رود، در قلعه یزد در دارالحکومه می‌بیند نرگاو تنومندی دارد آب از چاه بالا می‌آورد. به طور شوخی با گاو به مسابقه مشغول می‌شود و با دلوی که ۱۲۰ کیلو آب می‌گرفته است چندین



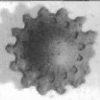
دلو آب از چاه بالا می‌کشد. من خودم دیدم جلو تلگرافخانه یکی از تیرهای تلگراف را که برای نصب کردن آورده بودند برداشت و عصازنان قدری راه رفت. در صحرای ترکمن کمر دوتن سرباز را گرفت و آنها را چنان به زمین کوفت که مدتی قدرت حرکت از آنها سلب شده بود.»

به هر حال به طوری که از نوشته مرحوم هنر یغمائی استنباط می‌شود، امیراعظم سودای سلطنت ایران را در سرداشته و با وضع آشفته دنیا در آن زمان و شدت جنگ بین الملل اول (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ میلادی) و بی‌طرفی دولت ایران و دخالت بیگانگان در امور کشورمان و رابطه وی با بعضی از نمایندگان کشورهای خارجی، وی از هر حیث آماده قبول چنان امری شده بود که اجل به او مهلت نداد و در اثر ظلم و تعدی بسیاری که به مردم رر' داشته بود، در سال ۱۳۳۳ هجری قمری، با طرح و نقشه قبلی توسط دو تن از نوکرانش بنام «اسماعیل خان شجاع لشکر دامغانی» و «اراز وردی» ترکمن، شب هنگام در قریه «عباس آباد» دامغان که از دهات ملکی او بود به قتل رسید. جنازه وی به شاهرود حمل و در باغ مسکونی‌اش دفن شد. بعد از کشته شدن امیراعظم، مرحوم «شریعتمدار دامغانی» روحانی آزادیخواه و روشنفکر و مبارز، شعر زیر را تلگرافی به «حاجی افخم الدوله» پیشکار امیر مخابره کرد:

ندانم تعزیت یا تهنیت باید دهم دل را = بدین مقتول گریم یا بیوسم

دست قاتل را؟

مرحوم امیراعظم در آبادانی و پیشرفت شاهرود در آن دوره، نقش اساسی داشته و مرکز حکومت قومس را در این شهر قرار داده و چنانچه او به سلطنت ایران دست می‌یافت، با املاک و علائقی که در این منطقه داشت، این شهرستان در عظمت و بزرگی و پیشرفت خیلی بهتر از آنچه که اکنون هست، زبانزد خاص و عام می‌شد. به هر صورت بعد از قتل امیر فرزندش «یدالله



انوشیروان میرزا ضیاءالدوله (بانی دروازه ارگ سمنان)

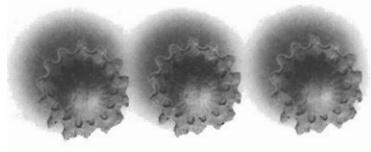
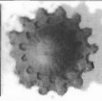


نصرت‌الله خان امیر اعظم

میرزا عضدی» جانشینی وی و حکومت قومس را عهده‌دار شد و از سال ۱۲۹۵ تا به قدرت رسیدن رضاشاه پهلوی، در این منطقه فرمانروایی داشت.

مرحوم عضدی برعکس پدرش، مرد رؤوف و مهربانی بود و بعد از حکومت قومس سالها به عنوان سفیر در کشورهای مختلف مأموریت داشت و در سال ۱۳۳۹ شمسی به مقام وزارت امور خارجه منصوب شد. آخرین سمت وی سفیر کبیر ایران در کشور آرژانتین بود که در نتیجهٔ سکنه قلبی جهان را وداع و جنازه‌اش به شاهرود حمل و در جوار قبر پدرش مدفون گردید.

در پایان به روان همهٔ شخصیت‌هایی که در طول تاریخ در سرزمین قومس منشاء خیر و خدمت و آبادانی و پیشرفت بوده‌اند درود می‌فرستد و برای آنان آمرزش ایزدی آرزو دارد.



۷۰

## منابع و مآخذ:

- ۱- تاریخ ایران باستان، تألیف شادروان حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، چاپ سوم ۱۳۷۰
- ۲- ایران چه حرفی برای گفتن دارد، به قلم استاد دکتر محمدعلی اسلامی (ندوشن)، چاپ اول ۱۳۷۹
- ۳- تاریخ قومس، تألیف استاد عبدالرفیع حقیقت (رفیع)، چاپ اول ۱۳۴۴.
- ۴- جغرافیای تاریخی دامغان، تألیف شادروان اقبال یغمائی، چاپ اول ۱۳۲۶
- ۵- تاریخ سمنان، تألیف استاد عبدالرفیع حقیقت (رفیع)، چاپ دوم ۱۳۵۲
- ۶- صد دروازه، تألیف شادروان علی اصغر کشاورز، چاپ اول ۱۳۴۷
- ۷- دامغان شش هزارساله، تألیف شادروان محمدعلی طاهریا، چاپ اول سال ۱۳۴۷
- ۸- بناها و شهر دامغان، تألیف مؤسسه علمی و فرهنگی فضا، چاپ اول ۱۳۶۸
- ۹- شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری قمری، تألیف شادروان مهدی بامداد، چاپ سوم ۱۳۶۳
- ۱۰- جندق و قومس در اواخر دوره قاجار، به قلم اسماعیل هنر یغمائی (معمد دیوان)، چاپ اول ۱۳۶۳
- ۱۱- مجله آینده، سال چهاردهم ۱۳۶۷، به مدیریت استاد ایرج افشار
- ۱۲- تاریخ جامع شاهرود، تألیف آقای محمدعلی شفیعی، چاپ اول ۱۳۷۸